

## فقر قابلیتی

وحید محمودی\*، سیدقاسم صمیمی‌فر\*\*

عمده تحلیل‌های مرتبط با فقر مبتنی بر رویکردی است که می‌باشد آن را رویکردی «درآمد محور» بنامیم. تعریف فقر، روش‌های اندازه‌گیری آن و نهایتاً سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی معطوف به فقر نیز به نوبت خود از نگاه «درآمد محوری» تاثیر می‌پذیرند. در تحلیل‌های رایج، فقر عبارت است از کمبود درآمد کافی، که ما آن را «فقر درآمدی» می‌نامیم؛ متعاقب آن مبانی سنجش فقر و راهکارهای مقابله با آن مبتنی بر عنصری به نام درآمد خواهد بود. این تحلیل‌ها همان طور که نشان خواهیم داد از نواقص و نارسایی‌هایی رنج می‌برند. در صورتی که اگر فقر را موضوعی قابلیتی بدانیم نه درآمدی، آنگاه می‌باشد فقر را به مثابة محرومیت از قابلیت، یعنی توانایی خروج از وضعیت فقر تعریف کنیم. در این مقاله می‌کوشیم ضمن تبیین «فقر قابلیتی» ملهم از اندیشه‌های

\* دکترای اقتصاد، عضو هیأت علمی دانشگاه تهران  
[vahidmahmoudi@hotmail.com](mailto:vahidmahmoudi@hotmail.com)

\*\* کارشناس ارشد اقتصاد

پروفسور آما رتیا سن، زوایای افتراق و تمایز آن را در تعاریف و روش‌های اندازه‌گیری فقر و تأثیر آن در سایر تحلیل‌ها و سیاست‌های اقتصادی با رویکردهای رایج مطمح نظر قرار دهیم.

کلید واژه‌ها: درآمد، فقر، فقر قابلیتی، قابلیت  
تاریخ دریافت مقاله: 1384/3/16  
مقاله: 1384/6/19

## مقدمه

علی‌رغم برخی شکست‌ها و ناکامی‌ها و علی‌رغم دوری بخش‌هایی از نظریه‌های اقتصاد از رفاه انسانی، بخشی و رویکردی از علم اقتصاد به طور اعم و علم اقتصاد توسعه به طور اخص همواره در اندیشه رفاه انسان بوده است. تاریخ اقتصاد با موضوع توجه به فقر عجین است و هیچ نظر اقتصادی و اقتصاد توسعه نیست که مقدمتاً یا نهایتاً به موضوع فقر بی‌تفاوت باشد.

پیشگامان علم اقتصاد و نیز علم اقتصاد توسعه، همچون آدام اسمیت، همواره تاکید کرده‌اند که رشد اقتصادی و رشد درآمدها تنها ابزاری برای تحقق زندگی بهتر انسان‌هاست، هر چند که این علوم گاهی ماهیت و غایت انسانی خود را فراموش کرده‌اند و به جای ایجاد تمرکز بر زندگی انسان، توجه خود

را به رشد اقتصادی و درآمد سرانه معطوف کرده‌اند. اگرچه رشد اقتصادی و افزایش درآمدها یکی از ابزارهای قوی در رفع فقر و بهبود زندگی انسان است، اما بررسی تطور تاریخی تفکر درباره فقر حاکی از آن است که اندیشمندان اقتصادی به تدریج دریافته‌اند که صرف رشد اقتصادی نمی‌تواند مسئله فقر را از پیش روی بردارد . از این رو اهمیت جنبه‌های غیردرآمدی فقر نیز همچون بی‌سواتی، تبعیض‌های جنسیتی و قومی و مواردی چون سوء‌غذیه و مرگ و میر کودکان و مانند آن ، پیش از پیش در فرآیند رشد اقتصادی مورد توجه قرار گرفت.

ورود بحث عدالت توزیعی و عدم توزیع عادلانه درآمدها در واقع نخستین نشانه از کاستی های تاکید صرف بر رشد درآمدها بود . شماری از اقتصاددانان توسعه نمی‌توانستند در برابر توزیع نعادلانه عواید رشد بی‌تفاوت باشند و ناگزیر از پاسخی برای آن بودند. اهمیت این مسئله از آن رو بود که به زعم ایشان با توزیع عادلانه درآمدها ، در واقع هم عدالت اجتماعی تحقق می‌یافتد و هم فقر به طور محسوسی کاوش پیدا می‌گردد. اما برای پاسخ به توزیع نابرابر درآمدها دو راه حل کلی مطرح شد:

الف) فرآیند خودکار و اتوماتیک که اولین بار

کوزنتس (Kuznets) آن را در قالب منحنی معکوس مطرح نمود، مبني بر اين‌كه در مراحل اولیه رشد، ابتدا توزيع نابرابرتر خواهد شد اما در درازمدت جريان درآمدها به سمت توزيع بهتر و متعادل تر حرکت خواهد کرد و اين توزيع درآمدها عملاً زمينه هاي کاهش فقر را خواهد آورد.

ب) جريان دوم مبني بر رویکردي است که مي‌بايست آن را حمایتگرا بناميم. اين رویکرد سعي دارد از طریق دخالت مستقیم دولت و نهادهای ذیربط از طریق اعمال سیاست‌های حمایتی و دستوری - همچون سهمیه‌بندي، سوبسید - و سیاست‌های ثبیت قیمت موجبات حفظ یا افزایش قدرت خريد فقر را فراهم آورد.

اما سؤال بعدی اين بود که آيا با رشد اقتصادي و توزيع مجدد ، مشکل فقر مرتفع می شود؟ شواهد تجربی زيادي نشان داد که ع ليرغم وقوع رشد ، در بسياري از كشورها هنوز جنبه هاي غيراقتصادي فقر بيداد مي‌کند و شاخصه هاي اجتماعي وضعیت اسفاري را نشان مي دهد. بدینترتیب بود که به تدریج بسياري از اندیشمندان اقتصادي و در رأس آن‌ها سن و محبوب الحق دریافتند که توجه صرف به درآمدها برای کاهش فقر دچار کاستي هايي جدي است و تمرکز صرف بر درآمدها نمي‌تواند ابعاد مختلف فقر را از بين ببرد . اين نگاه معتقد است که ريشه و علت

اصلی فقر را نمی توان کمبود یا نبود درآمد دانست، بلکه ریشه های اصلی آن در فقدان شرایطی است که امکان خروج از وضعیت فقر را برای افراد فقیر فراهم می کند. آنان دریافتند که به جای تمرکز محدود بر درآمد به عنوان متغیر محوری، نظر خود را می بایست به عنصر قابلیت معطوف سازند. بر اساس این دیدگاه در طی دو دهه گذشته سن و همکارانش توanstه اند با بسط و مفهوم سازی رویکردی نوین در مطالعات فقر که به «رویکرد قابلیت» معروف شده است، موجی جدید از چالش های نظری و کاربردی را در حوزه اقتصاد رفاه، بهخصوص موضوع فقر پدید آورند. ایشان با طرح رویکرد قابلیت فصلی جدید را در تعریف، ارزیابی و سیاست های اجتماعی معطوف به فقر در ادبیات اقتصادی گشودند، به طوری که تاثیرات آن تا مرز یک نظریه عدالت پیش رفت.

مطالعات اخیر بانک جهانی (بانک جهانی، 1381) نیز نشان داد که اساساً موضوع فقر تنها به کمبود درآمد یا فقدان درآمد بازنمی گردد. بلکه رکن بسیار مهم دیگری وجود دارد که از آن به عنوان هراس از آینده و ترس و نگرانی فقرا از سقوط بیشتر و از دست دادن همین حداقل ها یاد می شود. به این ترتیب فقر دو جزء دارد: یکی درآمد و موفقیت ضعیف اقتصاد و دیگری آس یبپذیری برای

سقوط بیشتر به دامان فقر.

مقاله حاضر بر آن است که ضمن بیان اهمیت موضوع و اجمالی از تطور تاریخی تفکر فقر و کاستی‌های آن در رویکرد‌های رایج، که عمدتاً آن‌ها را درآمد محور می‌نماییم، موضوع فقر قابلیتی و تفاوت‌های آن را در سه حوزه تعریف، ارزشگذاری و سیاستگذاری با فقر درآمدی تبیین کند و نشان دهد که رویکرد قابلیتی به مسئله فقر به‌طور روشن‌تر، با قابلیتی دانستن موضوع فقر عرصه جدید و وسیعی را در حوزه مطالعات فقر می‌گشاید و مبارزه با فقر از طریق رشد قابلیتها به معنی رشد فرصت‌ها و رشد آزادی‌های انسانی عملی و پایدار خواهد بود.

## (1) قابلیت چیست؟

مفهوم قابلیت اولین بار توسط پرفسور آمارتیا سن (1985) برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال 1998 مطرح گردید. مقاله معروف سن تحت عنوان «کالاها و قابلیتها» که بعدها به صورت کتاب نیز منتشر شد، (sen, 1985) نقطه آغازین مباحث مربوط به این رویکرد محسوب می‌شود. به‌زعم سن ارزش کالاها به نقش و کارکردي است که در رفع نیازهای انسان دارند، به این معنا می‌باشد توجه خود را از نگاه تنگ و محدود درآمدی که عملاً منتج از نظریه مطلوبیت است به نگاه مبسوط مبتنی بر قابلیت ها معطوف کنیم.

سن قابلیت را به معنی آن چه که مردم واقعاً قادر به انجام دادن آن هستند تعبیر می‌کند. بنابراین «چه بودن» یا «چه کردن» انسان‌ها اهمیت محوری ندارد؛ آن‌چه مهم است توانایی بالقوه افراد است برای انتخابی متفاوت از آن چه هستند و آن‌چه انجام می‌دهند. به عبارت بهتر وضعیت اقتصادی یا اجتماعی که افراد در آن قرار دارند باید محصول یک انتخاب باشد نه اجبار. به این معنا انتخاب زمانی وجود دارد که وضعیت‌های مختلفی برای انتخاب کردن وجود داشته باشد. این وضعیت‌های مختلف بستگی مستقیم به ویژگی‌های فردی و شرایط محیطی دارد.

با این تعبیر، بین فردی که مثلاً دچار مشکلات فیزیکی با معلولیت جسمی است با فردی که دارای بدن سالم است، یعنی بین فردی که به دلیل وابستگی اجتماعی و خانوادگی و طبقاتی ناتوان می‌ماند و کسی که قابلیت تحرک دارد تفاوت ماهوی وجود دارد. سطح مطلوبیت این افراد با توجه به رویکردهای درآمد محور قابل اندازه‌گیری و مقایسه نیست. فرد معلول با درآمد مساوی با فرد سالم ممکن است در وضعیت نامناسبتری به سر ببرد، زیرا او از یک محرومیت قابل یتی (و نه درآمدی) نیز رنج می‌برد. بنابراین سن بر ضرورت تغییر زاویه دید و نحوه نگرش به اهمیت کالاهای برای انسان

تاكيد کرد . به زعم وي کالاها از آن رو اهميت دارند که نياز انسان را رفع مي کنند و ارزش يك کالا در رفع نياز انسان بستگي زيادي به شرایط فردي و قابلیت هاي او دارد . به اين تعبير كتاب برای فرد بي سواد و دوچرخه برای کسی که دوچرخه سواري بلد نیست، مطلوبیتی ندارد و به طور وسیع تر نیاز های افراد مختلف بسته به خصوصیات فردي می تواند بسیار متفاوت باشد . برای مثال يك فرد معلوم دارای نیاز های خاص است و ممکن است با داشتن درآمد مساوی از موقعیت ضعیف تر و مطلوبیت کمتری برخوردار باشد.

روشن است که بسط این مفهوم به حوزه درآمدها، نقاط ضعف متعددی از رویکرد درآمدی در حوزه مفاہیم اقتصادی، بهخصوص مباحث مربوط به فقر را آشکار می سازد . درآمدهای به ظاهر بالای خط فقر می تواند به دلیل وجود مشکلات بسیار و مصائب خاص عملاً فرد را در وضعیت فقر نگه دارد.

مفهوم قابلیت بعدها در طی دو دهه گذشته توسط خود سن و جمعی از شاگردان و هواداران این رویکرد تکامل یافت و جنبه های مختلفی از علوم انسانی را در حوزه های اقتصاد، روانشناسی، فلسفه و حقوق درنوردید تا حدی که برخی، از آن به عنوان يك نظریه عدالت ياد مي کنند . کسان دیگري به قابلیت های اجتماعي و وابستگي طبقاتي پرداختند و

بحث را بسط دادند . سن نهایتاً با متراffد قرار دادن مسئله قابلیت‌های انسانی با آزادی های انسانی، آن را در حد یک پارادایم توسعه در کتابی تحت عنوان **توسعه به مثابه آزادی** (سن، 1382) ارائه کرد . هر چند که جنبه های عملیاتی این رویکرد هنوز به حد کافی تبیین نشده است با این حال افرادی چون فلاویو (2001) و الکیر (2002) در عملیاتی و کاربردی نمودن آن تلاش کرده اند. یکی از حوزه هایی که از نظر مفاهیم، تعاریف، روش اندازه‌گیری و سیاست گذاری‌ها تاثیر زیادی از رویکرد قابلیت پذیرفته است، حوزه مباحث مربوط به فقر است . اگر نگاه خود را از متغیرهای کمی چون درآمد و رشد به سمت قابلیت‌ها معطوف نماییم، تعاریف و روش‌های اندازه‌گیری فقر بسیار متفاوت خواهد بود .

هواداران رویکرد قابلیت همچون روبینز (2002) موضوع و مفهوم قابلیت را بسط دادند و در یکی از تقسیم‌بندی‌ها قابلیت‌ها را به قابلیت‌پایه و قابلیت بنیادی تقسیم نمودند . قابلیت‌پایه مواردی همچون سواد، آموزش، سلامتی و مانند آن را در بر می‌گیرد و قابلیت‌های بنیادی به معنی وجود شرایطی است که توانایی لازم و مناسب برای رها شدن از قحطی و گرسنگی و سوء‌تغذیه، سواد، و امکان مشارکت در زندگی اجتماعی، داشتن سپناه،

امکان مسافرت و... را فراهم می‌آورد.

به یک معنا می‌توان عدم برخورداری از تمامی این موارد را فقر قابلیتی نامید، که فقر درآمده نیز یکی از آنهاست. ممکن است مفهوم قابلیت پایه به رویکرد نیازهای اساسی و مفهوم قابلیت بنیادی به بحث وجود فرصت نزدیک باشد ، اما به دلایل متعددی این مفهوم مستقل از دو موضوع فوق است.

فرد دارای درآمدی که نتواند در فعالیت های آزاد سیاسی یا اجتماعی شرکت کند یا فرد ب اسود و حتی آموزش دیده ای که از دسترسی به امکانات و منابع اقتصادی (به دلیل وجود رانتها) محروم است ممکن است نتواند قابلیت های خود را به کارکرد تبدیل کند و به منصه ظهور برساند و به همین دلیل می‌تواند فقیر محسوب شود . البته آن‌چه بیش از هر چیز در بحث فقر قابل یتی مورد نظر ماست فقری است که ناشی از فقدان قابلیت است و مانع خروج از وضعیت فقر می‌شود.

به زعم آمارتیا سن هر کس موفق به رسیدن به سطح مطلقي برای کسب حداقل قابلیت های مادی مناسب با جامعه نشود ، بدون توجه به موقعیت نسبی اش در مقابل دیگران ، فقیر خواهد بود (Sen, 1985).

بنابراین موضوع فقر ، مسئله درآمدها نیست بلکه عدم توفیق در کسب حداقل قابلیت‌های معین است.

## (2) رویکرد قابلیت و مسئله فقر

یکی از وسیع ترین حوزه های اثرباری رویکرد قابلیت سن، حوزه اقتصاد رفاه به طور اعم و مباحث مربوط به فقر به طور اخص می باشد. رویکرد قابلیت در واقع ریشه های شکلگیری خود را از مباحث مربوط به فقر اعم از تعریف، اندازه گیری و سیاستگذاری های مرتبط با فقر وام گرفته است؛ و این حوزه ای است که سن بیشترین حساسیت ها را در مقالات خود بدان اختصاص داده است.

از دیدگاه قابلیت، فقر به هیچ وجه به معنی نداشتند درآمد نیست. در این دیدگاه فقر به مثابة محرومیت از قابلیت های فردی و اجتماعی تعریف می شود، و اساساً فقر فقدان قابلیت است و بدیهی است که راه حل آن نیز می بایست در رشد قابلیت های انسانی جستجو شود.

همان طور که اشاره شد قابلیت های پایه همچون برخورداری از سلامتی، سواد و بهداشت می توانند توانایی های لازم را در صورت وجود سایر شرایط و حذف برخی قیود اجتماعی برای خروج از وضعیت فقر فراهم آورند. ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر درآمد به اندازه کافی باشد مسئله قابلیتها پایه حل خواهد شد؛ البته ممکن است این طور باشد اما باید در نظر داشت که اولاً مسئله قابلیت - به معنی توانایی خروج از وضعیت فقر - تنها به

قابلیت‌های فردی و رشد آن ها باز نمی‌گردد بلکه شرایط محیطی و سایر خطراتی که فرد را تهدید می‌کند، همچون بلایای طبیعی و نیز سایر محرومیت‌هایی که در حوزه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی و عدم امکان مشارکت وجود دارد نیز می‌باشد فراهم گردد و ثانیاً تبدیل درآمدها به قابلیت‌ها حتمی نیست . در سطور بعدی استدلال خواهیم کرد که وجود درآمد و رشد درآمدها الزاماً به قابلیت تبدیل نمی‌شود . رویکرد قابلیت به طور بنیادین مباحثه مربوط به فقر را تحت اثیر قرار می‌دهد، بدین معنا که تعریف فقر، چگونگی اندازه‌گیری آن و سیاست‌های اجتماعی مرتبط با آن را از اساس تغییر می‌دهد.

اما موضوع فقر قابلیتی تنها از آن حیث که در مقابل فقر درآمدی قرار می‌گیرد حائز اهمیت نیست، بلکه فقر قابلیتی دامنه وسیعی از فقر را دربرمی‌گیرد که طی آن تامین قابلیت های پایه و برخورداری از سواد، آموزش و سلامتی تنها بخشی از موارد رفع فقر است . گستره وسیع‌تر فقر قابلیتی، قیود اجتماعی یا محدودیت‌های محیطی است که فقر قابلیتی مضاعفی را به فرد تحمیل می کند و آن عبارت است از عدم امکان دفاع در برابر بلایای طبیعی، بیمارها، آلودگی‌ها و مانند آن.

### (3) درآمد - قابلیت

در موضوع قابلیت - درآمد همواره این بحث مطرح می‌شود که اگر درآمدها بهبود یابند مشکل محرومیت از قابلیت حل می‌شود و کسب درآمد، مساوی با کسب قابلیت است، در حالی که، دلایل مختلفی وجود دارد که می‌توان به کمک آن‌ها مرزهای روشی بین این دو رویکرد ترسیم نمود . فی الحال باید به این سؤال پاسخ داده شود که چرا رویکرد قابلیت در بحث فقر و یا قابلیتی دانستن موضوع فقر اهمیت دارد ؟ در این راستا چند دلیل عمدۀ را می‌توان مطرح کرد : اول آن که ماهیت و علل فقر بر حسب قابلیت‌ها به‌طور ملموس‌تر و محسوس‌تری امکان‌پذیر است. بدین معنی که جنبه‌هایی مختلف که در رویکرد درآمدی مغفول می‌ماند بر حسب قابلیت‌ها قابل شناسایی است، جنبه‌هایی چون آموزش، تبعیض جنسی، بهداشت و ... مانند آن.

دوم آن‌که عوامل موثر بر کمبود درآمدها دامن ۀ محدودتری دارند، در حالی که بسیاری عوامل وجود دارند که می‌توانند قابلیت‌های فرد را تهدید کنند بی‌آن‌که مسئله مقدمتاً به کمبود درآمدها مربوط باشد. برای مثال در هنگام بروز بلایای طبیعی، بیماری‌های خاص، محدودیتها و قیود اجتماعی، شرایط خانواده و محیط زندگی، محدودیتها و نابرابری‌های موجود در صحنه فعالیت‌های اقتصادی

اجتماع، همچون برخورداری از فرصت‌های شغلی یا امکانات و منابع اقتصادی و بسیاری مسائل مانند آن، میتواند بر سطح زندگی و حتی انگیزه‌های فردی و اعتقاد به نفس شخصی تاثیر بگذارد.

سوم آن که تاثیر درآمد بر قابلیت می‌تواند مشروط باشد و بسته به خانوار یا جوامع مختلف متفاوت باشد. تحلیل ابزارگرایانه اثر درآمد بر قابلیت (تبديل شدن درآمد به قابلیت‌ها) میتواند تحلیل ناقصی باشد و بسته به شرایط مختلف در سطوح متفاوتی اتفاق بیافتد، و یا در برخی موارد اساساً چنین تبدیلی صورت نگیرد.

چهارم آن که توجه به قابلیت‌ها در ارزیابی‌های مربوط به فقر تنها ارزش ابزاری ندارد، بلکه ارزش ذاتی و نهادی نیز دارد . کسب درآمد تنها ارزش ابزاری در تحقق خواسته‌ها یا کالاهای مورد نیاز دارد . اما توجه به قابلیت افراد – همچون سواد یا آموزش – علاوه بر آن که ابزاری برای بهبود بهره‌وری و کسب درآمد بیشتر است، به خودی‌خود برای فرد منشاء ارزش است و با سواد بودن برای او یک مزیت، افتخار و مایه لذت بردن از مطالعه بسیاری متون است که جنبه درآمدی برای او ندارند . علاوه بر این‌ها، رشد قابلیت‌های فردی امکان مشارکت اجتماعی، ارتباط با سایر انسان‌ها در اجتماع، ارتباط بدون احساس شرم و مانند آن،

دارای ارزش نهادی است و می تواند موجبات رشد سرمایه اجتماعی را نیز فراهم آورد و پایه تربیت نسل‌های آینده نیز باشد.

پنجم آنکه نگاه قابلیتی به موضوع فقر و اساساً تعریف فقر بر اساس محرومیت از قابلیت، به دنبال خود معیارهای ارزیابی متفاوتی را از فقر در مقایسه با رویکرد درآمدی خواهد داشت . به همین ترتیب بدیهی است که تحلیل و شناسایی قابلیتی از موضوع فقر، سیاست‌ها و اقدامات اجتماعی متفاوتی را طلب می‌کند و همان‌گونه که روینز (2002) از قول سن اشاره می‌کند «فقر واقعی بر حسب محرومیت ناشی از کمبود قابلیت ممکن است به طور قابل توجهی از فقر درآمدی شدیدتر باشد ». بدیهی است که این امر سیاست‌های متنوع تر و هدفمندتر اجتماعی را در امر کاهش فقر رقم خواهم زد.

همچنین دلایل مختلفی را برای تاثیر محتمل یا مشروط درآمد بر قابلیت میتوان برشمود:

الف) این رابطه (درآمد قابلیت) یک رابطه مستقیم نیست. بدین معنی که صرف کسب درآمد به معنی رفع محرومیت قابلیتی نیست و متغیرهای زیادی چون سن، جنس، شرایط اقلیمی و بسیاری متغیرهای دیگر که فرد بر آن‌ها کنترل ندارد، بر این رابطه موثر است. بنابراین تاثیرات درآمد بر قابلیت میتواند بسته به خانوار و شرایط مختلف

فردی و محیطی بسیار متفاوت باشد.

ب) برخی نارسایی‌ها و ناتوانی‌های شخصی می‌تواند اساساً امکان کسب درآمد را از فرد سلب کند؛

بیماری‌های خاص، پیری و مانند آن از این جمله‌اند. چنین افرادی درآمد به نسبت بیشتری لازم دارند که سطح زندگی مشابه دیگران داشته باشند و این در حالی است که امکان کسب درآمد کمتری دارند. در واقع در اینجا یک «شکاف قابلیتی» وجود دارد، که برای پرکردن آن تنها در برخی موارد می‌توان از درآمدها کمک گرفت. این امر در سیاستگذاری‌های هدفمند حمایتی حائز اهمیت است. علاوه بر این، مسئله را می‌توان به صورت دیگری نیز مطرح نمود. می‌توانیم به جای آن که بگوییم درآمدها الزاماً به قابلیت تبدیل نمی‌شود، استدلال نماییم که اساساً بسیاری از فرصت‌ها و امکاناتی که برشرایط زندگی فردم مؤثرند، تحت تأثیر درآمد قرار ندارند و به همین دلیل نمی‌توان آن فرصت‌ها را به کمک درآمد ایجاد نمود (درست است).

ج) شرایط فرهنگی درون خانوار از جمله «پدرسالاری»، «بسرسالاری» و سایر تبعیض‌های جنسیتی مانند عدم اجازه تحصیل به دختران یا اشتغال آنان در تحلیل‌های «درآمدمحور» مغفول مانده است. وجود درآمد در این خانوارها الزاماً مشکلات و محرومیت‌های فوق را مرتفع نمی‌کند.

د) همانگونه که برخورداری نسبی بر حسب درآمدها عملاً به برخورداری از قابلیت‌ها در همان سطح منجر نمی‌شود و ممکن است قابلیت‌ها محقق نشود، محرومیت نسبی از درآمد نیز می‌تواند به محرومیت مطلق از حیث قابلیت منجر شود.

در جامعه‌ای که محرومیت نسبی از درآمد وجود داشته باشد، حاشیه‌نشینی اقتصادی و به تبع آن حاشیه‌نشینی اجتماعی پدید می‌آید. خانوارها و افراد ممکن است به دلیل امکانات زندگی کمتر، لباس نامناسبتر و مانند آن شرم حضور در بسیاری محافل داشته باشند لذا از نظر اجتماعی نیز به حاشیه می‌روند و این از نظر نهادی بسیار خطرناک است. این همان نکته‌ای است که اسمیت در کتاب **ثروت ملل** مطرح کرد. هر چند که وي می‌پندشت با حل مشکل درآمد می‌توان بر این مسئله فائق آمد.

مشارکت در زندگی اجتماعی نیازمند برخورداری از امکاناتی است که به طور نسبی در اختیار سایر افراد آن جامعه است. برای مثال ارتباطات اجتماعی برای فرد یا خانواری که قادر وسایل زندگی همچون تلفن، تلویزیون، ویدئو، اینترنت، کامپیوتر و... باشند (در جامعه‌ای که دیگران در سطح وسیعی از این امکانات برخوردارند) جامعه را دچار انشقاق می‌کند. خانوارها در این شرایط اگر بخواهند ارتباطات و مشارکت اجتماعی خود را حفظ

کنند مجبورند که به هر زحمت شده امکانات فوق را تهیه و عملًا هزینه های بیشتری را نسبت به سطح درآمد خود متحمل شوند و یا لااقل م ظاهري از اين امکانات را برای خود تهیه کنند . به عبارت بهتر صورت خود را با سیلی سرخ نگه دارند تا شرم حضور در اجتماع نداشته باشند و نهایتاً ممکن است تلاش برای کسب امکانات در سطح متعادلی با سایر افراد جامعه عملًا منجر به روی آوردن به روش های نامتعارف و نا亨جارهای نامطلوب اجتماعی گردد . با تمام این اوصاف هیچ گاه نباید فراموش کرد که درآمد، ابزاری بسیار قوی در تأمین قابلیت های پایه است. اما باید اذعان داشت که این رابطه به صورت معکوس ممکن است بسیار قوی تر باشد . آموزش های پایه و خدمات بهداشتی و درمانی، تغذیه مناسب از دوران کودکی و مانند آن ، نه تنها کیفیت زندگی بلکه قابلیت و توانایی های فرد را برای کسب درآمد از طریق افزایش بهره وری و کارایی وی افزایش میدهد .

#### 4) معیار فقر و فقر قابلیتی

از هنگامی که روانتری (1910) برای اولین بار خط فقر را محاسبه کرد حدود یک قرن می گذرد . وی با اندازه گیری هزینه های لازم برای تأمین حداقل معیشت بر مبنای محتواي مواد غذایی، مسکن، پوشش و سوخت به انجام این کار مبادرت ورزید . از آن

هنگام تا سال های نخستین دهه 1990 تعاریف و روشهای اندازه گیری فقر تفاوت ماهوی چندانی نداشته است. تعریف فقر در این سالها به طور عمده مبتنی بر نگاهی است که آن را فقر درآمدی مینامیم. البته ابعاد فقر و تعاریف مربوط به آن در طی این سالها به حوزه های وسیعتری همچون سواد و بهداشت نیز گسترش یافته، اما استدلال های رایج همواره بر این بوده است که جنبه های مختلف فقر با یکدیگر مرتبطاند و بر هم تاثیر می‌گذارند. این استدلال در عین درست بودن، کامل نیست زیرا راه حل رفع جنبه های مختلف فقر را کماکان از محل افزایش درآمد جستجو می‌کند.

مسئله این است که در طی این سالها تلاش ها و برنامه های زیادی برای مبارزه با فقر و کاهش آن به مورد اجرا گذاشته شده و سیاست های حمایتی گوناگونی در دستور کار قرار گرفته است، اما در بسیاری از کشورها - حتی کشورهای به ظاهر ثروتمند نیز - مظاهر مختلف فقر وجود دارد و جهان در حالی پا به هزاره سوم (قرن 21) گذاشته که علی رغم وفور نعمت در جهان، فقر بیداد می‌کند. بر اساس معیارهای فقر درآمدی، از 6 میلیارد گروهیت جهان، 2/8 میلیارد نفر با درآمد کمتر از 2 دلار و 1/2 میلیارد نفر با درآمد روزانه کمتر از 1/2 دلار زندگی می‌کنند (بانک جهانی، 1381) و

این در حالی است که اگر تعریف خود را از فقر به فقر قابلیتی تغییر دهیم دامنه ها و عمق فقر را قاعی می‌تواند بسیار وسیع تر از این باشد . با اندکی تأمل می‌توان دریافت که تعریف فقر تاثیر مستقیم بر روش های اندازه گیری و سیاست های اجتماعی معطوف به فقر خواهد داشت.

بدیهی است تعریفی از فقر که فقر را به معنی کمبود یا نبود درآمد می‌انگارد در هنگام اندازه گیری فقر و یا اندازه گیری درصد افراد فقیر از معیارهای درآمدی استفاده می‌کند؛ بدین معنا که فقر به معنی فقدان حداقل درآمد و فقیر به معنای کسی است که از این حداقل درآمد کمتری دارد.

بر اساس این دیدگاه در طی یک قرن اخیر مطالعات زیادی صورت گرفته است . این مطالعات ب ا در نظر گرفتن یک سبد حداقل از کالاهای خدمات مورد نیاز فرد یا خانوار، هزینه تامین آن را به عنوان خط فقر - یعنی خطی که افراد یا خانوارهای دارای درآمد کمتر از آن فقیر محسوب می‌شوند - مبنای محاسبات و اندازه گیری فقر قرار داده اند. رایج‌ترین خط فقر عبارت از م عیار دلار روزانه برای هر فرد است که درگزارشات مختلف بانک جهانی از این که خود آن را معیار درآمدی می‌نامد استفاده شده است. اما این معیارها می‌تواند حامل

خطاهای بسیار باشد . اولین این خطاهای بسته به کشورهای مختلف یا استان‌ها و مناطق مختلف یک کشور و حتی تفکیک مناطق شهری از روستایی است . ترکیب کالاها و قیمت‌های مختلف میتواند منشاء این تفاوت‌ها باشد . همچنین سطح دسترسی به کالاها و خدمات در بازار و سایر خدمات عمومی می‌تواند سطوح مختلفی از رفاه را علی رغم برخورداری از درآمد یکسان موجب شود . درکنار این‌ها باید به این مسئله توجه کرد که فقر می‌تواند مزمن یا زودگذر باشد . از میان دو خانوار فقیر یکی ممکن است تحت شرایط خاص در طبقه فقرا قرار گرفته باشد و دیگری به صورت مزمن فقیر است و همواره در گروه فقیر قرار دارد . مضافاً این که ویژگی‌های فردی مسائل خاصی که یک خانوار ممکن است با آن‌ها روبرو باشد می‌تواند آن خانوار را علی رغم دارا بودن درآمد مساوی ، در شرایط ضعیف تری از نظر اقتصادی قرار دهد ، مثلًا خانواری که دارای یک عضو معلول است و هزینه‌های خاصی را متحمل می‌شود . اهمیت این مسائل از آن جانشی می‌شود که در هنگام سیاست‌گذاری‌ها ممکن است که پوشش صحیحی داده نشود و میزان برخورداری فقرا از حمایت‌ها عملأً متفاوت باشد .

بنابراین معیارهایی چون خط فقر (Poverty Line) درصد افراد فقیر (یا درصد افراد زیر خط فقر )

معیارهای مانند آن که به شناسایی فقیران و نیز تعداد یا درصد آن‌ها می‌پردازند و تا کنون در بسیاری از تحقیقات از آن‌ها استفاده شده است همگی مبتنی بر رویکرد فقر درآمدی یا فقر ناشی از کمبود درآمد هستند، در حالی که از منظر قابلیت، شکاف واقعی بین افراد، شکاف قابلیتی است و لذا خطوط فقر رایج نمی‌توانند معیار صحیحی برای اندازه‌گیری باشند.

اندازه‌گیری فقر می‌بایست بر مبنای فقر قابلیتی باشد، فقر به معنی بی سوادی، فقدان آموزش، سوءتغذیه، تبعیض‌های جنسیتی و مانند آن معیارهای مناسبتری هستند، از همین روست که گزارش‌های توسعه انسانی سازمان ملل در سال‌های اخیر شاخص‌هایی چون HDI و HPI و GDI را معیار فقر می‌شمارند، که در آن‌ها عناصری چون درآمد، آموزش و سواد، بهداشت و تبعیضات جنسی لحاظ شده است.

## 5) قابلیتها و سیاست‌های معطوف به فقر

پس اگر بپذیریم که فقر، موضوعی قابلیتی است و نه درآمدی، آنگاه علاوه بر تعریف و روش ۵ ای اندازه‌گیری فقر، سیاست‌های اجتماعی معطوف به فقر نیز دستخوش تحولات جدی خواهد شد. در رویکرد درآمدی از آن‌جا که فقر ناشی از کمبود درآمد محسوب می‌شود سیاست‌ها به طور عمدۀ متوجه بهبود

درآمد است. این سیاست‌ها معمولاً در قالب اقداماتی نظیر پرداخت یارانه، سهمیه بندي کالاهای اساسی، بن‌های کارگری و کارمندی و سیاست‌های ثبتیت قیمت از طریق پرداخت یارانه ضمنی در فرآیند تولید به منظور کاهش قیمت و یا کاهش دستوری نرخ بهره و نرخ ارز و... مانند آن صورت می‌گیرد. در حالی‌که در رویکرد قابلیت‌حتی فقدان درآمد نیز از آن رو حائز اهمیت است که قابلیت‌ها را کاهش می‌دهد. به گفته سن و درز (1995) در مقاله ۸۵ مشترکشان: «حتی قضاوت در مورد سیاست‌ها و اقدامات مختلف باید براساس تأثیر آن بر بسط قابلیت‌های انسانی صورت بگیرد. درآمد یک وسیله است و به تنها ی نمی‌تواند اهداف را تأمین کند» (Sen, Drez, 1995).

سیاست‌های رایج معطوف به کاهش فقر درآمدی دارای کاستی‌های جدی‌ای است که از آن جمله‌اند:

الف) این سیاست‌ها مظاهری از فقر را که ریشه‌های غیر درآمدی دارند نادیده می‌گیرند. مصادیقی چونه سوء‌تغذیه، مسائل فرهنگی خانوار یا جامعه، نابرابری فرصت‌ها و وابستگی‌های طبقاتی مانند آن مواردی از این دست‌اند.

ب) این سیاست‌ها به تفاوت‌های بین فردی و این‌که برای خانوارهای مختلف ممکن است خطوط فقر متفاوت وجود داشته باشد توجه چندانی ندارند. بسیاری از خانوارها بالای خط فقر درآمدی قرار دارند اما در

واقع به خاطر شرایط خاص فقیرند.

ج) این سیاست‌ها به طور عمدۀ چاره ساز «فقر زودگذر» هستند نه «فقر مزمن». ورود و خروج به دامنه زیر خط فقر زیاد اتفاق می‌افتد، به خصوص برای خانوارهایی که در نزدیکی خط فقر (بالا یا پایین آن) قرار دارند. بسیاری از بحران‌های اقتصادی و بحران‌های موردي و خاص می‌تواند موجب غلtíden خانوار به زیر خط فقر باشد اما زمان آن طولانی نباشد. اما در خصوص فقر مزمن این گونه نیست و خانوارهایی وجود دارند که تحت هر شرایطی در زیر خط فقر قرار دارند. سیاست‌های معطوف به فقر اولاً همه این خانوارها را به طور یکسان دربر می‌گیرد و ثانیاً شرایط فقر را به صورت ریشه‌ای حل نمی‌کند. یعنی هر زمان که سیاست‌ها اجرا نشوند یا محدودتر اجرا شوند فقر مزمن کماکان خود را نشان می‌دهد.

د) سیاست‌های ناشی از رویکرد درآمدی، بهبود درآمدها را به صورت پایدار فراهم نمی‌کند و تا زمانی که ریشه‌های فقر درآمدی که همان فقر قابلیتی است (یعنی عدم توانایی خروج از وضعیت فقر) وجود داشته باشد باید ادامه پیدا کنند. اما در رویکرد قابلیت محور اهمیت قابلیت‌ها صرفاً به خاطر نقش ابزاری آن‌ها در افزایش درآمد نیست بلکه اهمیت آن‌ها ناشی از نقش و ارزش ذاتی

است. بنابراین توجه ب ه آموزش، سواد، بهداشت، تغذیه و مانند آن تنها از آن رو نیست که موجبات افزایش بهره وری و درآمد را فراهم می کند بلکه این‌ها ب ه خودی‌خود اهمیت دارند و سیاست‌های اجتماعی معطوف به آن‌ها به این دلیل است که خود این موارد هدف محسوب می شوند، هدفی که مجموعه قابلیت‌های انسانی را تشکیل می دهد و امکان انتخاب آزاد که همان قابلیت هاست را فراهم می‌کند.

تأکید بر نکته فوق از آن رو حائز اهمیت است که نگاه ابزاری به مقوله سیاست‌گذاری‌ها می‌تواند موجب تداخل اهداف و ابزار شوند و هرگاه ابزار، کارآمدی ظاهري خود را نشان ندهند به راحتی کنار گذاشته شوند. بنابراین در جامعه ای که هیچ گونه کمبود درآمدی وجود ندارد (مثل برخی کشورهای عربی و نفتی) کماکان فقر قابلیتی ممکن است وجود داشته باشد و سیاست‌های اجتماعی معطوف به آن لازم الاجرا است.

در واقع مسئله اصلی این است که تهدیدهای زیادی وجود دارند که حتی متوجه غیر فقیران می‌شوند و باعث غلتیدن آن‌ها به دامن فقر می‌گردند. سن در مثالی که از قحطی مطرح می‌کند، قحطی را صرفاً به دلیل کمبود عرضه مواد غذایی نمیداند و می‌گوید «قحطی بازتابی است از

ناتوانی گسترده جمع کثیری در دستیابی به مواد غذایی که حق ای شان است. این ناتوانی از دلایل متعددی ناشی می شود. خشکسالی، سیل، فشارهای تورمی، بیکاری و رکود و موارد دیگر می تواند عامل این مسئله باشد « (سن، 1382). بنابراین سیاستهای مربوطه و نهادهای مجری این موارد میبایست آمادگی لازم را داشته باشند . موارد دیگری را همچون بیکاری، بیماری‌های واگیردار و خاص و سایر بلایای طبیعی و غیرطبیعی میتوان مثال زد که موقعیت اقتصادی و درآمدی فرد را تهدید میکند و سیاست‌های اجتماعی (سیاستهایی نظیری بیمه‌ها و صندوق‌ها و سایر نهادهای مشابه ) باید متوجه آن‌ها نیز باشد.

به عبارت دیگر سیاست‌های اجتماعی در رویکرد قابلیت محور، تنها نقش ایجابی در ارتقاء وضعیت درآمدی فقراء ندارند بلکه آن‌ها دارای نقش سلبی نیز هستند و مانع از سقوط و درافتادن به دامن فقر می‌شوند. نگاه قابلیت محور سیاستهای اجتماعی و نهادهای مترتب بر آن‌ها را به گونه‌ای می‌بیند که هم فقر را بهبود می‌بخشد و هم از اضافه شدن به حجم آن‌ها جلوگیری می‌کند، در حالیکه سیاستهای درآمد محور عمدهاً متوجه بهبود وضعیت درآمدی فقر را هستند.

## 6) سوءتغذیه و فقر قابلیتی

سوءتغذیه بیشک یکی از مصادیق فقر است. اما از جمله مواردی است که نمیتوان آن را با یک رویکرد و یا نگاه درآمدی مرتفع ساخت. برخورداری از غذای کافی را می‌توان با افزایش درآمد فرد یا خانوار تضمین نمود، اما این «کافی بودن» به چه معناست؟

آیا مقدار غذایی که به فرد می‌رسد مورد نظر است یا کیفیت غذا از نظر ارزش‌های غذایی شامل مواردی چون کالری کافی، آهن، فسفر، پتاسیم و مانند آن‌ها را در نظر داریم؟ این همان چیزی است که متخصصان تغذیه از آن به عنوان «سیری شکم» و «سیری سلولی» یاد می‌کنند. یعنی ممکن است فردی از غذایی کافی برخوردار باشد یا درآمد کافی برای تهیه غذا در اختیار داشته باشد اما تنها به سیری شکم دست پیدا کند و بدن او ارزش‌های غذایی لازم را دریافت نکند. به عبارت بهتر در این حالت، درآمد الزاماً به کسب قابلیت که همان تغذیه مناسب و کافی است منتهی نمی‌شود. در یک کار تحقیقی که در ایران انجام شده است نتایج تحقیق نشان داد که برخی افراد یا خانوارها از نظر درآمدی بالای خط فقر قرار دارند اما از نظر کسب ارزش‌های غذایی کمبودهایی در آن‌ها مشاهده می‌شود (پژویان و دیگران، 1372).

این امر می‌تواند به دلایل غیردرآمدی همچون سواد یا دانش تغذیه‌ای و یا حتی تبعیض‌های جنسیتی در داخل خانوار اتفاق بیفتد. علاوه بر این، الگو و فرهنگ مصرفی – به معنای ترکیب خاصی از خوراکی‌ها در سبد هزینه خانوار – ممکن است مناسب نباشد و مصرف‌کننده کالاهای خریداری کند که سبد کاملی از ارزش‌های غذایی را برای او به همراه ندارد.

این بحث را می‌توان به گونه‌ای دیگر نیز نشان داد و آن این‌که آیا مصرف‌کننده درآمد خود را به طور بهینه میان غذاهای مختلف تقسیم می‌کند به گونه‌ای که ارزش‌های غذایی کاملی را از آن به دست آورد؟ می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا صرف داشتن درآمد و اطلاعات قیمت برای مصرف‌کننده کافی است که بتواند بودجه خود را به گونه‌ای بین خوراکی‌ها مختلف تخصیص دهد که ترکیب مناسب و صحیحی را به دست آورد؟ آیا مطلوبیت مصرف‌کننده در این حالت حد اکثر خواهد شد؟ این جا به موردي بر می‌خوریم که رویکرد مطلوبیت گرایانه توضیح کافی برای آن ندارد و نمی‌تواند به این سؤال پاسخ دهد که آیا به راستی مطلوبیت مصرف‌کننده با یک رویکرد درآمد محور و خرید غذا، واقعاً در حد اکثر خواهد بود؟ زیرا ممکن است مصرف‌کننده به دلیل خرید ترکیب نامناسب از غذاها اتفاقاً دچار

سوء تغذیه شده و با مشکلات جدی روبرو شود.

بنابراین به نظر می رسد که برخورداری از «عقلانیت»، «درآمد کافی» و «اطلاع از قیمت کالا» در بازار، مقدمات کافی برای تصمیم گیری صحیح در تخصیص بهینه بودجه (لاقل در این مثال) نیست. ورود اطلاعات جدیدی شامل «دانش تغذیه ای» میتواند اساساً ترجیحات مصرف کننده را تغییر دهد . به عبارت دیگر برای اختصاص بهینه بودجه به کالاهای خوراکی، به نحوی که تأمین کننده نیازهای کامل غذایی باشد، درآمد و اطلاعات قیمتی کافی نیست.

همچنین هلتبرگ (2002) در یک کار تحقیق ی در خصوص اثر رشد اقتصادی بر سوء تغذیه کودکان نتیجه می گیرد که رشد اقتصادی اثر چندانی بر سوء تغذیه ندارد. این در حالی است که بسیاری از تحقیقات نشان داده اند که رشد اقتصادی بر توزیع درآمد و فقر مؤثر است و باعث بهبود آن می شود. وی که با استفاده از یک رگرسیون بین کشوری با استفاده از متغیر موهومی برای مناطق مختلف جهان به انجام تحقیق مزبور مبادرت ورزیده است، مدعی است که رشد اقتصادی اثر بسیار کمی بر سوء تغذیه دارد و در برخی مناطق چون صحرای آفریقا و ... اساساً رابطه معنیداری مشاهده نمی شود، و نهایتاً پیشنهاد می کند که برای رهایی از این مشکل، دولت باید وارد عمل شود و سیاستهای حمایتی و اقدامات

اجرایی خاصی را به مورد اجرا گذارد . مشابه وی گلیو (2002) نیز در تحقیقات خود به این نتیجه می‌رسد که راه حل رفع سوء‌تغذیه را نمی‌توان تنها در رشد درآمدها جستجو کرد . این نتایج نشان می‌دهد که اگر چه رشد می‌تواند بر توزیع درآمدها و حتی فقر اثر مثبت داشته باشد اما وقتی به لایه‌های زیرین تر فقر و مصادیقی از آن چون سوء‌تغذیه وارد می‌شویم می‌بینیم که افزایش درآمدها به رفع آن منجر نشده است . دلایل این امر می‌تواند سواد تغذیه‌ای یا تبعیض جنسی و یا حتی الگو و فرهنگ مصرفی خاص باشد . به عبارت بهتر ما با یک «فقر درآمدی» روبرو نیستیم بلکه با یک نوع «فقر قابلیتی» روبرو می‌باشیم ، فقری که مانع خروج از وضعیت سوء‌تغذیه می‌شود .

## 7) امنیت غذایی و فقر قابلیتی

در بحث امنیت غذایی ، عده مسئله این است که آیا غذایی کافی در جامعه وجود دارد یا خیر؟ به عبارت بهتر امنیت غذایی عملًا محدود به «امنیت غذایی محدود» می‌شود و معمولاً به روش ذیل مورد برآورد قرار می‌گیرد :

$$FSI=0.77\left[\left(\chi_1/\left(1+\chi_6\right)\right)\left(1+\chi_2\right)^n\right]+0.23\left[\chi_4\left\{\chi_3/\left(1+\chi_5\right)\right\}\right]$$

که در آن :

- x1 = عرضه سرانه کالری روزانه نسبت به کالری مورد نیاز
- x2 = میزان رشد سالیانه عرضه سرانه انرژی
- x3 = شاخص تولید محصولات غذایی
- x4 = نسبت خودکفایی
- x5 = تغییرات تولید
- x6 = تغییرات مصرف

این مقدار عرضه موجود با نیاز سالیانه جامعه مورد مقایسه قرار می‌گیرد، نیازی که بر اساس جمعیت و ارزش‌های غذایی استاندارد (به خصوص کالری حداقل) برآورده شده است.

لازم به توضیح نیست که معیار مزبور تنها ناظر به عرضه مواد غذایی است و به هیچ وجه برخورد اری از امنیت غذایی به معنای وجود غذای کافی به معنی مشکل غذا یا تغذیه در کشور نیست.

لاقل در سه سطح می‌توان مسئله امنیت غذایی را مطمح نظر قرار داد:

الف) عرضه کافی مواد غذایی؛

ب) تقاضا، به معنی امکان تقاضا و دسترسی خانوارها به مواد غذایی؛

ج) فرهنگ و الگوی مصرفی.

بحث در سطح اول روشن است و ناظر به تأمی ن غذایی کافی است که کالری و پروتئین مورد نیاز جامعه در آن موجود باشد؛ اما در سطح دوم موضوع

به شدت پیچیده می شود. در این سطح مسئله توزیع درآمد یا درآمد کافی حائز اهمیت است. مسئله بازاررسانی و در دسترس بودن مواد غذایی نیز مشمول همین سطح از بحث امنیت غذایی است. اما سطح سوم یک موضوع «قابلیتی» است و ناظر به فرهنگ جامعه از نظر تبعیض جنسی و نیز الگوی مصرف مواد غذایی است که متأثر از دانش تغذیه ای در بین آحاد جامعه می باشد. بنابراین امنیت غذایی صرفاً به معنای عرضه مواد غذایی مبحثی ناقص و عقیم است. اگر بنا بود صرف وجود غذا کافی باشد ما نمی بایست در صورت وجود غذای کافی در کشور، شاهد سوءتغذیه باشیم. آیا وجود سوءتغذیه که از مصادیق جدی فقر و به تعبیر بهتر، فقر قابلیتی است، به دلیل کمبود غذا بوده است؟! سازمان ملل در کنفرانس جهانی غذا در 1975 تعریفی از امنیت غذایی به دست داد که مورد اعتراض اقتصاددانانی چون آمارتیا سن (سن، 1377) قرار گرفت. به زعم سن تعریف مذبور تنها ناظر به امنیت عرضه مواد غذایی است و در دسترس بودن غذا را در نظر نمی گیرد. وی تعریف امنیت غذایی مبتنی بر میزان عرضه را ناشی از برداشتی مالتوسی می داند و معتقد است که بدون توجه به شرایطی که موجب دسترسی خانوارها به مواد غذایی می شود، نمی توان تعریف صحیحی از امنیت غذایی

به دست داد . وي با تأکید بر مفهوم «استحقاق غذایی» (Food Entitlement) به این نکته اشاره می کند که ممکن است به دلیل درآمد انداز یا بالا بودن قیمتها ، سبد کالایی که خانوار به دست می آورد در سطح پایینی باشد و نشان می دهد که کسب درآمد تنها بخشی از مسئله تأمین غذا است ، زیرا ممکن است عدم سلامت غذا ، توزیع نامناسب ، در دسترس نبودن ، فقدان فرهنگ مصرفی و دانش تغذیه ای مانع از برخورداری از مواد غذایی کافی و سالم باشد و این موارد ربطی به سطح درآمد فرد ندارد . برای مثال در بحث سیاست های حمایتی مبتنی بر یارانه به کالاهای اساسی یک سئوال این است که به چه کالاهایی لازم است یارانه تعلق بگیرد؟ و معمولاً برای تعیین کالاهایی که شایسته دریافت یارانه هستند ، ضروری بودن و وزن و اهمیتی آن در سبد هزینه خانوارهای کم درآمد معیاري اساسی و مهم است . ضروری بودن از نظر اقتصاد به کشش درآمدی کوچکتر از یک باز می گردد به این معنا که اگر تقاضا برای کالاهای خاص نسبت به رشد درآمد باشتاد کمتری رشد کند ، آن کالا ضروری محسوب می شود . این معیار ممکن است ما را به گمراهی بیفکند و کالایی را که از نظر تغذیه ای بسیار ضروری است ، لوکس قلمداد نماییم . مثلاً ممکن است بررسی وضعیت تقاضا در مورد مصرف گوشت قرمز در بین خانوارها ما را

به این نتیجه برساند که با افزایش درآمد خانوار سرعت مصرف گوشت با شتاب بیشتری در بین خانوارهای پردرآمد، افزایش می‌یابد. در این حالت ما حمل بر لوکس بودن گوشت از نظر اقتصادی خواهیم نمود.

بنابراین به نظر می‌رسد که حتی در تعیین معیارهای لازم برای انتخاب کالاهای مشمول یارانه، صرف نگاه اقتصادی و درآمدی کافی نیست بلکه باید معیارهای قابلیتی ای همچون مسئله ضرورت تغذیه مناسب در نظر گرفته شوند. در حالت اول ممکن است ما گوشت را از سبد حمایتی خارج کنیم اما در حالت دوم تصمیم دیگری بگیریم. تفاوت‌های نگاه درآمدی و قابلیتی به موضوع فقر را می‌توان به صورت جدول شماره ۱ خلاصه کرد.

**جدول ۱: تفاوت‌های نگاه درآمدی و قابلیتی به موضوع فقر**

فقر قابلیتی	فقر درآمدی	
فقر به مثابة محرومیت از قابلیت	فقر به مثابة محرومیت از درآمد	<b>تعريف فقر</b>
ناتوان از خروج از وضعیت فقر	ناتوان از تامین درآمد	<b>فقیر</b>
شکاف قابلیتی	شکاف درآمدی	<b>معیار فقر</b>
رشد قابلیت‌های فردی – توانمندسازی	سیاست‌های حمایتی	<b>مبارزه با فقر</b>
بلندمدت	کوتاه‌مدت	<b>رفع فقر</b>
درآمد کم، سواد کم، بهداشت کم	درآمد ناکافی	<b>محدوده فقر</b>

رساندن حق به فرد	رسیدن فرد به حق	هدف
فقر زودگذر	فقر مزمن	جامعه هدف

## 8) نتیجه‌گیری

فقر موضوعی قابلیتی است. قابلیتی دانستن موضوع فقر علاوه بر آن که در رفع فقر از طریق اجرا و پیگیری سیاست‌ها و اقدامات معطوف به رشد قابلیت‌های فردی ارزش ابزاری برخوردار است، دارای ارزش ذاتی و نهادی نیز هست. ارزش ذاتی از آن روست که برخورداری از سواد، آموزش، بهداشت، تغذیه مناسب و سلامتی به خودی خود ارزشمند و فرد دارای این قابلیت‌ها علاوه بر امکان کسب درآمد می‌تواند از داشتن سواد نیز لذت ببرد، لذتی که از مطالعه یک کتاب یا یک روزنامه حاصل می‌شود. همچنین دارای ارزشی نهادی است چرا که فرد برخوردار از قابلیت می‌تواند در اجتماع و فعالیت‌های اجتماعی بدون شرم و با هویت ظاهر شود و از این طریق شکاف اجتماعی و حاشیه نشینی اجتماعی کاسته شود. این امر به نوبه خود در رشد سرمایه اجتماعی موثر است.

تعریف محدود فقر - به معنی درآمد نداشتن -، نگاه‌ها و سیاست‌ها را معطوف به درآمد به عنوان ابزاری برای رفع فقر می‌کند و سیاست‌های رشدگرایانه و حداقل توزیع مجدد در دس تور کار قرار خواهد گرفت، اما نارسایی‌ها برای افراد

مختلف و خانوارها در گریختن از چنگال فقر تنها به درآمدها محدود نمی‌شود که با آن مرتفع گردد. فقر قابلیتی نه تنها امکان کسب درآمد را محدود می‌کند بلکه فرد در معرض سقوط و ناتوانی بیشتری نیز خواهد بود و علاوه بر ناداری، ترس از آینده نیز به مجموعه فقر او اضافه می‌شود. فقدان قابلیتها ممکن است موجب از دست رفتن همان درآمد و سرمایه‌های اندک فقرا نیز بشود . . علی(ع) می‌فرماید: «بزرگترین فقر بی خردی است » (نهج البلاغه، جملات قصار 38). بی‌خردی موجب می‌شود که اندک پس انداز فقرا همچون سواد و اطلاعات به واسطه فقر قابلیتی به یغما رود.

بنابراین، تعریف فقر بر حسب محرومیت از قابلیتها بزرگترین مزیتی که دارد تبیین سیاست‌ها و اقدامات اجتماعی خاص است که نه به صورت گذرا بلکه به صورت ریشه‌ای به مورد اجرا گذاشته شود ، سیاست‌هایی که به‌طور هدفمند گروه‌های خاص را مورد توجه قرار میدهد .

1. بانک جهانی (1381). مبارزه با فقر . ترجمه سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور.
2. پژویان و دیگران (1372). شناسایی حمایت از اقشار آسیب پذیر. وزارت امور اقتصادی و دارایی.
3. سن، آمارتیا (1377). علم اقتصاد در مواجه با حق برخورداری از مواد غذایی . اقتصاد توسعه کشاورزی در کشور های در حال توسعه، ترجمه غلامرضا آزاد، م مؤسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی.
4. سن، آمارتیا (1382). توسعه به مثابه آزادی . ترجمه وحید محمودی، انتشارات دانشگاه تهران.
5. سن، آمارتیا (1384). نابرابری ا قتصادی. ترجمه وحید محمودی، عزت الله عباسیان ، انتشارات پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس .
6. نهج البلاغه (1380). ترجمه محمد دشتی، حکمت 38.
7. Alkire. S(2002). "Valuating freedoms: Sen's Capability Approach and Poverty Reduction". Oxford University.
8. Flavio. Comim (2001). "Operational Sen's Capability Approach". Conference On Justice and Poverty. Cambridge.
9. Glewwe. P, and Koch. S (2202), "Child Nutrition and Economic Growth in Vietnam", Plenum Publishers.
10. Heltberg. R (2002). "Does Economic Growth reduce Child Malnutrition?". The World Bank, Washington, D.C.
11. Kuznets. S (1955). "Economic Growth and Income Inequality". American Economic Review, 45.
12. Robyns. I (2002). "Understanding Sen's Capability Approach". Cambridge CO Wolfron College.
13. Rowntree. B.S (1915)."Poverty: A Study of Town Life". London,

Macmillan.

14. Sen. A.K, (1985)."**A Sociological Approach to the Measurement of Poverty**". Oxford Economic Papers.
15. ... (1995)."**Commodities and Capabilities**". North Holland, Amsterdam, 1997.
16. ... and Drez.j. (1995). "**India: Economic Development and Social Opportunities**". Oxford University Press.

